

فاشیسم

کشیش ها کمک کردند کشاورزان فریب خوردند

در دهه 1930 جوانان دهقان بخش عمده جوانان نازیست را تشکیل می دادند. در سال 1932 سه چهارم کشاورزان به نازی ها رای می دادند و این با توجه به شرایط متزلزل و نامطمئنی که دهقانان در آن زندگی می کردند عجیب نبود. **برونینگ** و **اشلاشر** قبلا تلاش کرده بودند دهقانان خرد را بر روی زمین های موات و بلاکشت مستقر کنند، اما **رایشسندبوند**، که زمینداران بزرگ آن را هدایت می کردند مانع شد. نازی ها سرعیا در این سازمان نفوذ کردند و جنبش اعتراضی کشاورزان شمال آلمان را نیز بسود خود مصادره کردند. این توده های کم دانش طعمه های سهلی برای نازی ها بودند. نازی ها برنامه بسیار محافظه کارانه را تدوین کردند اما فعالیت و دینامیسم بیشتری از ناسیونالیست ها نشان دادند و بزودی رای دهندگان دهقانی آنان را جذب خود کردند. آنان نیز با ابراز نفرت از جمهوری یهودی به کشاورزان وعده کاهش واردات را می دادند. در واقع هفتاد و پنج درصد روستاییان به نازی ها رای می دادند و آنان در شهرها فقط 25 درصد رای داشتند. از همان سال 1925 روستاییان بخش عمده اعضای حزب ناسیونال سوسیالیست را تشکیل می دادند. حزب کمونیست آلمان، با تاخیر تلاش کرد در میان دهقانان فعالیت کند و موفقیت هایی نیز بدست آورد. موفقیت هایی که موجب شد نازی ها هواداران آنان را در روستاها مورد زجر و تعقیب قرار دهند. دهقانان روزمزد نیز وسیعا وارد سازمان جوانان نازی شدند. **به آنان وعده داده می شد که زمین های وسیعی که هیتلر در روسیه فتح خواهد کرد میان آنان تقسیم خواهد شد و در آنجا کلنی های سربازان-کشاورزان تاسیس خواهد شد که بردگان اسلاو برایشان کار خواهند کرد.**

کاتولیسیسم آلمان و نازیسم

قبلا دیدیم که "مرکز" که تجلی سیاسی کاتولیسیسم آلمان بود چندین بار با رهبران نازی مذاکره کرد. با اینحال معامله های آنان به جایی نرسید. اما بسیاری از رهبران کلیسا، علیرغم اختلاف هایی که با نازی ها داشتند طرفدار دستیابی به توافق با نازی ها بودند. "مرکز" که عمدتا کاتولیک بود، در صفوف خود اندک رای دهندگان پروتستان و حتی یهودی محافظه کار و سنتی را داشت که در این جریان مدافع حقوق مذهب را می دیدند. اما همه کاتولیک ها به مرکز رای نمی دادند. براساس آمار پایان جمهوری 43 درصد کاتولیک ها از جمله در **بایر** به مرکز اعتماد داشتند، در حالی که 15 درصد به سوسیال دمکرات ها و 10 درصد به حزب کمونیست آلمان رای می دادند. مشاهده می شود که فضای مهمی برای نازی ها علیرغم شرکت کثرت آلمانی هائی که در انتخابات شرکت نمی کردند وجود داشت. کلیسا مدت زمان طولانی مخالف جمهوری بود. آن ها لیبرالیسم را مادر همه شرهای مدرن می دانستند: «سوسیالیسم، کمونیسم، هیتلریسم که همه در برابر مسیحیت قرار دارند. اما حداقل ناسیونال سوسیالیسم هیتلر این حسن را دارد که در برابر شر اصلی، یعنی بلشویسم که می خواهد نظم حاکم را ویران کند ایستاده است. بنابراین می توان نسبت به آن گذشت نشان داد یا حتی از آن استقبال کرد.» البته بسیاری از ترهای هیتلریسم با کلیسا خوانایی نداشت. در برخی موارد ناواردی و عدم تحمل و خشونت هیتلری ها موجب می شد که کلیسا آن را محکوم کند، هرچند که هیتلر در این زمینه احتیاط حساب شده ای می کرد. هیتلر مدعی بود که به "مسیحیت" مثبت اکتفا می کند و آن را پایه اخلاقی حزب خود می داند که البته ادعای بسیار قابل مناقشه

ای است. در 31 ژوئیه 1932، شش ماه پیش از به قدرت رسیدن هیتلر یک نشریه مذهبی در شهر کلن بنام، "کاتولیک کرشن زایتونگ" مفهوم این اصطلاح را چنین روشن کرد: "مسیحیت مثبت" آنچه‌زیست که با ایدئولوژی نازی‌ها هماهنگ باشد. هیتلر از بحث اجتناب کرد و حسابش را از آن دسته از هوادارانش که خود را قهرمان چندخدایی نوین می‌دانستند جدا کرد. او برای چندمین بار گرایش ضد مسیحیت آنان را تعدیل کرد.

اگر کاردینال‌ها و رهبران بالای "مرکز" به راست گرایش داشتند، توده زحمتکش کاتولیک به جناح چپ حزب و سندیکا‌های مسیحی متمایل بودند و آماده همکاری با سوسیال دموکراسی و مرکز بزرگ سندیکایی مسیحی آ.د.ژ.ب بودند. حتی یک گروه "مسیحیان سوسیالیست" وجود داشت که هوادار سوسیال دموکرات‌ها بود. بخش کوچکتری نیز از حزب کمونیست هواداری می‌کردند. بنظر می‌رسد اعتصاب عمومی که پس از کودتای فون پاپن در ژوئیه 1932 برپا شد توسط این بخش از کارگران وسیعاً دنبال شد. بالینحال اکثریت رهبران کلیسا اندیشه حضور نازی‌ها در دولت را می‌پذیرفتند. حتی ادناتر که بعدها صدراعظم آلمان شد پذیرفت که در دوران رایش سوم، در نامه 10 اوت 1934 خطاب به وزیر فریک، که او همواره با نازی‌ها رفتار خوبی داشته، به آنان امتیازاتی داده و همیشه امیدوار بوده که این حزب بزرگ جای خود را در حکومت داشته باشد. بعدها، کشیشان متهم شدند که به اندازه کافی مردم را به ماهیت واقعی نازیسم آشنا نکرده‌اند و اگر به آنان مساعدت نکرده باشند لاقلاً تحملشان کرده‌اند و بدینوسیله پیوستن وسیع مردم به آنان را تسهیل کرده‌اند. **کشیش** ایلدوفونس هروه‌گن تحول فکری جالبی را نشان می‌دهد. هوادار صادق نازیسم بدلیل ایدالیسم و میهن دوستی و همچنین بدلیل مخالفتش با مارکسیسم غیرمذهبی و شوم اما رویاروی با واقعیت رایش سوم، به بهای جان خود اعلام کرد: "**جنایتکاران بر ما حکومت می‌کنند!**"

در فصل‌های قبلی دیدیم که جناح باواریایی مرکز، غالباً صریح‌تر از خود مرکز از ارتجاع و هیتلر پشتیبانی می‌کرد. در 1932 رییس این شاخه مرکز فریتز شافر از رییس جمهور هیندنبورگ تمنا کرد که هیتلر را به نخست وزیری منصوب کند.

هیتلر در برنامه 24 فوریه 1920 آزادی کامل مذهب را اعلام کرد تا "آلمان بزرگ" که هیتلر آن را می‌خواست شامل میلیون‌ها کاتولیک سرزمین‌های جدا شده از رایش بشود. بدینسان توازن میان دو مذهب مسیحیت برقرار شود.

پروتستانیسیم و نازیسم

یک بخش از کلیسای پروتستان در دوران بعد خود را باز یافت. اما در آستانه رایش سوم، این کلیسا نسبت به نازیسم در قیاس با کلیسای کاتولیک فاصله بسیار کمتری را نشان می‌داد. درست است که پروتستان‌ها همچنان در نوستالژی رایش دوم بودند که در آن کاتولیک‌ها نقش شهروندان درجه دوم را داشتند. در شمال و شرق، جایی که لوتریانیسم نیرومند بود، حزب ناسیونال سوسیالیست توسعه‌ای با تاخیر اما سریع یافت. بسیاری از کشیشان به وکلا و مبلغان پرشور حزب تبدیل شدند. ضمن اینکه در میان پروتستان‌ها، یک سازمان ثبات دهنده مشابه با مرکز وجود نداشت. از نظر برخی رهبران پروتستانیسیم ناسیونال سوسیالیسم ضمناً "شورش برضد بردگی، محرومیت از حقوق، تحقیر و خوارکردن و حتی نابودی خلق آلمان از طریق معاهده ورسای است". گروهی که در ابتدا حاشیه‌ای بود بنام "مسیحیان آلمان" می‌کوشید مسیحیت را از عناصر یهودی آن تصفیه کرده و با چپ مبارزه کند. اما بتدریج سوظن نسبت به آن هائی بوجود آمد که صلیب مسیح را با صلیب شکسته نازی قاطی کرده بودند و کمتر مذهب عشق را موعظه می‌کردند تا ایدئولوژی که مبتنی بر عدم تحمل وحشیانه و نژادپرستی کینه‌گرایانه بود.

(بخش بعد "ارتش و نازیسم")